

جمال یوسف در آینه خیال صائب

اثر: دکتر منوچهر اکبری

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۷۷ تا ۹۹)

چکیده:

انعکاس داستان زندگی پیامبران یکی از بن‌مایه‌های اصلی نزد شاعران است. با بازخوانی زندگی حضرت یوسف در قرآن و استخراج و مطالعه تلمیحاتی که در دیوان صائب از این داستان انعکاس یافته است در می‌یابیم که بازتاب زندگی یوسف در آینه صور خیال صائب به قدری متنوع و مواج است که می‌توان به استناد نمونه‌های شعری مدعی شد، صائب در بیان تمام زوایای زندگی یوسف چیزی را فروگذار نکرده است. از جمله رؤیای آغاز داستان، به چاه افکندن توسط برادران، حسادت برادران، فروش یوسف به قافله و به پادشاه مصر بنابه خواست زلیخا، اظهار علاقه زلیخا نسبت به یوسف، تهمت ناروا زدن به یوسف، به زندان افکندن او، توانایی تعبیر خواب، عزیز مصر شدن، فراق پدر بر جدایی فرزند، حسن و جمال یوسف، به حکومت رسیدن یوسف، دیدار با پدر، و سرانجام به حقیقت پیوستن رؤیای آغازین داستان.

واژه‌های کلیدی: صائب، یوسف، زلیخا، یعقوب، رؤیا، جمال یوسف،

زندان، چاه، حسادت برادران، حکومت مصر.

مقدمه :

داستان یوسف و زلیخا از دیرباز به عنوان داستانی شورانگیز در ساحت ذهنی شاعران و نویسندگان و داستان پردازان و سخنوران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. بن مایه اصلی آن برگرفته از مجموعه معارف و فرهنگ اسلامی و جلوه‌ای بارز از کتاب آسمانی قرآن است. کمتر شاعر و عارف و ادیب و نکته‌پردازی است که بدان نپرداخته و یا نکات و ظرایف و لطایفی از آن را موضوع شعر و اثر خود قرار نداده است. برداشت و قرائت و نوع نگاه جریانهای فرعی در درون داستان به گونه‌ای است که برخی در تفسیر آن تا مرز اسطوره دینی نیز پیش رفته‌اند و در تدوین و انتخاب اساطیر و اشارات داستانی عنوان و قسمتی را بدان اختصاص داده‌اند. از آن جمله‌اند فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی (انر محمد جعفر یاحقی، ص ۴۶۶ تا ۴۶۸) که زندگی و فراز و نشیب‌های زندگی یوسف را به تفصیل آورده است.

دکتر تقی پورنامداریان فهرست و آماری از میزان کاربرد تلمیحی داستان یوسف بدین قرار آورده است، (دیوان عنصری دوبار، منوچهری سه بار قطران تبریزی ۱۹ بار، مسعود سعد سلمان ۵ بار، انوری ۲ بار، سوزنی سمرقندی، خاقانی، سعدی، حافظ و عطار و سنایی و دیگران نیز از زوایای گوناگون زندگی یوسف و زلیخا بهره‌مند شده‌اند. (داستان پیامبران در کلیات شمس از ص ۲ تا ۷)

شورانگیزی داستان مذکور و روایتهای متفاوتی که از آن در افواه و متون آمده، به حدی فراگیر شده است که تا سالها، برخی از محققان تاریخ و آثار ادبی مدعی بودند که داستان یوسف و زلیخای منظوم که به وزن شاهنامه سروده شده از آن فردوسی است. با وجودی که امروز این ادعا رد شده است اما از نفوذ و القاء و تأثیر داستان مذکور خبر می‌دهد. (تاریخ ادبیات، ذبیح‌الله‌صفا، ص ۴۸۰، ج ۱)

تلمیح واژه‌های شاعرانه از داستان یوسف:

در این مقاله داستانی تحلیل می‌شود که در تعریف قرآنی احسن القصص است. داستانی که در ذهن و زبان صائب تصویری شاعرانه و عبرت آموز حاصل آورده است. در عین حال که برای تقویت حضور این داستان در نظر شاعران دیگر، نیز اشاره می‌شود. درباره جایگاه و معرفی صائب باید گفت که نکته پردازترین و ترکیب سازترین شاعر سبک هندی از ایرانیان است. قدرت مضمون سازی و نازک خیالی او دیگران را به تحیر واداشته است. در داستان زندگی یوسف نکته‌ای نیست که از نظر صائب افتاده باشد. چه بسا تنوع تلمیحات داستانی و موج مضامین شاعرانه و تمثیل سازی در دیوان صائب سبب شده است که دکتر عبدالحسین زرین‌کوب را شدیداً تحت تأثیر خلاقیت ذهنی و آفرینشهای شعری خود قرار دهد تا درباره او چنین بگوید: "بیهوده نیست که بسیاری از سخنان صائب در باب حکمت عملی، مثل سائر شده است و با وجود تلخی یأس انگیزی که دارد برای کسانی که جان عبرت پذیر دارند سرمشق واقعی گشته است" (ص ۳۰۷، باکاروان خله، ۱۳۴۳).

البته صائب مانند اکثر شاعران سبک هندی از تکرار مضامین مشابه به دور نمانده است.

صائب، داستان زوایای صادق حضرت یوسف را به عنوان اولین صحنه از حکایت قرآنی چنین آورده است:

قناعت کن به لوح ساده چون طفلان این مکتب که نقش یوسفی خواب پریشان است دلها را
(دیوان، ص ۱۷۶، ج ۱)

سجده می‌کردند خورشید و مه و انجم تو را قسمت یوسف نشد در خواب بازاری چنین
(دیوان، ص ۳۰۰۲، ج ۶)

مرحله بعد رفتن یوسف به همراه برادران به بهانه سیر و سیاحت در نواحی اطراف کنعان است. به تعبیری آغاز داستان از همین جا شروع می‌شود و نطفه اولیه توطئه برآمده از حسادت برادران نسبت به یوسف همین جا بسته می‌شود. برخورد کینه

آلود برادران یوسف و رفتارناشایست سیلی و تنبیه و توهین و خواریهایی که بر او روا داشتند به صورتها و گونه‌ها و تصویرهای زیبا و متعددی در خیال و نظر صائب بارور شده است:

دیدي از اخوان چه خواریها عزیز مصر دید چشم دلجویی نمی‌باید زاخوان داشتن
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۰۲۸)

به سیلی می‌زنند اخوان جهان تاریک در چشمش
چراغ روی هر کس شد چو یوسف از وطن روشن
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۲۳۷)

پیش آن رخسار نازک حرف گل صائب مگو از مروت نیست سیلی بر مه کنعان زدن
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۰۵۷)

سرخ می‌دارد به سیلی روی ماه مصر را کوه اندیشی که ریزد برگ گل در بسترش
(دیوان، ج ۵، غزل ۴۹۰۰)

سینه‌ای صافتر از چهره یوسف دارم نقش امید من از سیلی اخوان باشد
(دیوان، ج ۴، غزل ۳۴۵۰)

آنچه با رخسار یوسف سیلی اخوان نکرد می‌کند با گردن او عکس زلف تا بدار
(دیوان، ج ۵، غزل ۴۵۵۸)

هنرنمایی صائب این است که یک جریان را با حالت، تأثرات و تصویرهای
گوناگون بازگو می‌کند و این تنوع ترکیب و تصویر از نظر صاحب این قلم نه تنها
موجب ضعف نیست بلکه آن را گواه قدرت آفرینش و وقادی و تکثر ذهنی شاعر
باید دانست.

شد به اندک فرصتی فرمانروای رود نیل روی یوسف گرد دست انداز اخوان شد سیاه
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۸۸۳)

یوسف شنیده‌ای که زاخوان چها کشید صائب چنه اعتماد به اخوان کند کسی
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۹۳۹)

قسمت یوسف بی جرم شده از اخوان گوشمالی که در این عهد هنر داد مرا

(دیوان، ج ۱، غزل ۵۱۲)

سنگین شد از کنار پدر خواب راحتم چون ماه مصر سیلی اخوانم آرزوست

(دیوان، ج ۵، غزل ۱۹۵۰)

من آن حسن غریبم کاروان آفرینش را که جای سیلی اخوان بود نیل بنا گوشم

(دیوان، ج ۵، غزل ۵۵۸۱)

صائب چگونگی به چاه انداختن یوسف را توسط برادران بسیار دردناک و در عین حال دقیق و شاعرانه توصیف کرده است:

نتوان به دستگیری اخوان زراه یافت یوسف به ریسمان برادر به چاه رفت

(دیوان، ج ۲، غزل ۲۰۹۳)

یوسف گمنام من از فکر اخوان فارغ است سر به جیب خویش بردن چاه کنعان من است

(دیوان، ج ۲، غزل ۱۰۸۲)

صائب از برادرانی که یکدل شده بودند تا یوسف را از میان بردارند و به شکارجان یوسف آمده بودند "با گرگ صفتی" یاد می‌کند. گرگهایی که فقط از عاقبت "یوسف کشی" می‌ترسیدند.

وطن بیت‌الجزن، اخوان به چشمش گرگ می‌آید عزیز می‌هر که را چون پیر کنعان در سفر باشد

(دیوان، ج ۶، ص ۳۵۰۶)

هزار گرگ هوس در کمین رفتن توست چه وقت رفت صحرا و سیر و صحبت توست

(دیوان، ج ۶، ص ۳۴۸۹)

ندارد حاصلی غیر از ندامت حیلۀ اخوان به پیه گرگ نتوان زشت کردن ماه کنعان را

(دیوان، ج ۱، ص ۲۰۴)

مرحلۀ دردناک بعد به خون آغشتن پیراهن یوسف است و صحنه‌سازی مورد توافق بر سر اینکه به پدر (یعقوب) بگویند او را گرگ خورده است. مرحلۀ بعد اینکه وقتی کاروانیان و قافلۀ درگذر، یوسف را از قعر چاه بیرون می‌آورد باز برادران

مدعی اند که آن فرد غلام آنهاست و او را در کمال بی شرمی می فروشند. عجب که در آنان عرق برادری و غیرت مرده بود و گویا در نهادشان ترحم معنا و وجود نداشت. باز گفت همین صحنه‌ها و هنرنمایی و استادی صائب در بیان این وقایع است که استاد زرین کوب معتقد است هاله‌ای از یأس و حزن بر غزلها و دیوان صائب سایه افکنده است.

این اوج هنر است که خوانندگان از پس اعصار و قرون و فقط با کنار هم گذاردن واژه‌هایی خود را به جای شخصیت‌های داستان تصور کنند و آرزو کنند که ای کاش ما به جای یوسف بودیم، ای کاش کسی به یعقوب از توطئه خبر می داد و ای کاش یوسف اسیر نیرنگ و حيله و مکر برادران نمی شد.

دیدید به ماه مصر به اخوان چها رسید ز نهار دوستی ز برادر طمع مدار
(دیوان، ج ۵، غزال ۴۷۱۹)

ناگفته نماند آنچه صائب از بی وفایی روزگار و نیرنگ و بی اعتمادی زمانه می گوید همه از زبان خود است و گرنه از آنچه بر سرش می آمد، کوچکترین شکوه و گلایه‌ای نکرده است.

هنر قرآن آمیختگی زندگی و شباهتهای ملموس داستان‌ها، شخصیت‌ها و اتفاقی است که در خلال داستان رخ می دهد، به گونه‌ای که جنبه سوررئالیستی بخود نگیرد بلکه واقع‌گرایانه محض باشد. هنر صائب در امانتداری مضمونی داستان است به گونه‌ای که عنصر تخیل و عاطفه را آنچنان به کار گیرد که تحریف محتوایی را فراهم نیاورند. صائب در عین اینکه داستان را شاعرانه بازگو کرده، اما این تعریف "رابرت فراست" که: "چیزی گفته شود و چیزی دیگر منظور باشد"، دقیقاً رد کرده است. "چیزی گفته شود و چیزی دیگر منظور باشد" (صائب و سبک هندی در گستره‌های تحقیقات ادبی، ص ۳۲۳) زیرا صائب آنچه را در شعر گفته است دقیقاً همان است که منظور نظر قرآن بوده است در عین حال که طبیعت و تعریف شعر را حفظ و

رعایت کرده است.

در ادامه داستان، صائب وجوه مشترکی بین دو زندان و حسبی می یابد که یوسف تحمل کرده است، یکی چاه کنعان و دیگری زندانی که زلیخا برایش فراهم آورد. بن مایه‌های درونی از قبیل به چاه افکندن، بیرون آوردن، فروش برادران به کاروانیان در بیش از ۵۰ بیت انعکاس یافته است. که فقط به ذکر نمونه‌هایی چند بسنده می‌شود:

صرف دنیا کردن اوقات عزیز خویش را ماه کنعان را به سیم قلب سودا کردن است
(دیوان، ج ۲، غزل ۱۰۶۱)

غبار آلوده‌گردکسادی می‌رود بیرون اگر یوسف به آن سامان حسن آید به بازاریت
(دیوان، ج ۲، غزالی ۱۴۰۷)

زبس که خلق تنک مایه‌اند از انصاف به سیم قلب نگیرند ماه کنعان را
(دیوان، ج ۱، غزل ۶۳۵)

محروریم زدل زغبار علایق است از گردکاروان رخ یوسف پدید نیست
(دیوان، ج ۲، غزل ۲۰۴۱)

آزمون الهی دیگری که حضرت یوسف باید پس دهد، حضور در زندگی شاهانه و رهایی از چنگال زلیخای هوس و هوس زلیخا بود.

اگر چه در قرآن از بهای گزاف فروش یوسف سخن رفته است ولی شاعران کنایت دردآوری را در این زمینه بیان داشته‌اند. مجموعه تعابیری که در صور خیال شاعران به خصوص صائب جا افتاده است از مفت فروشی یوسف خبر می‌دهد. نمونه‌هایی چند در ذهن صائب چنین انعکاس یافته است:

در پله غرور تو دل گرچه بی بهاست ارزان مده زدست که یوسف خریده‌ای
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۹۲۷)

دل عزیز را به ای تیره کاروان چه دهی به مفت یوسف خود را به کاروان چه دهی
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۹۰۳)

- نمی‌آیم چون یوسف به چشم هر خریداری بحمدالله متاع ما ندارد روی بازاری
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۷۶۷)
- تا دکان حسن او شد باز در مصر وجود از کساد می‌زند یوسف ترازو بر زمین
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۲۰۱)
- سهل است اگر یوسف ما را نخریدند یوسف به زر قلب درین شهر گران است
(دیوان، ج ۵، غزل ۲۱۴۶)
- دین به دنیای دنی ای دل نادان فروش آنچه در مصر عزیزست به کنعان فروش
(دیوان، ج ۵، غزل ۴۹۸۸)
- به سیم دامن یوسف زدست نتوان داد از آن جهان نتوان شد به این جهان قانع
(دیوان، ج ۵، غزل ۵۱۴۰)
- دیده یوسف شناسی نیست در مصر وجود به که جنس خویش را از کاروان دارم دریغ
(دیوان، ج ۵، غزل ۵۱۴۹)
- جریان به چاه انداختن یوسف را صائب در بیش از یکصد بیت یا با صراحت و یا
با کنایاتی شاعرانه مطرح کرده و ترکیب‌ها و مضامین و تمثیلهایی بسیار بدیع از این
بن مایه آفریده است:
- به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:
- در غربی می‌کند نشو و نما حسن غریب در وطن پیرهن یوسف به غیر از چاه نیست
(دیوان، ج ۲، غزل ۱۳۰۷)
- کارم به یوسفی است که از جلوه‌های شوخ در رقص گردباد فکنده است چاه را
(دیوان، ج ۱، غزل ۷۳۳)
- از سپهر سفله تشریف تن آسانی مخواه پیرهن از چاه دارد یوسف کنعان در او
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۴۶۹)
- شاعران دیگر هم به مناسبتی بر زیبایی و جمال یوسف تاکید داشته‌اند از
آنجمله‌اند: مسعود سعد سلمان ممدوح مورد نظر را بهره‌مند از برخی صفات از
حضرت ابراهیم و موسی و پیامبر و یوسف می‌داند. نکته گفتنی اینکه صفت

خردمندی و زیبایی حضرت یوسف را با حضرت رسول اکرم مقایسه کرده است
آنجا که می‌گوید:

به نیکی خلیلی بپاکی کلیمی به روی و خرد یوسف و مصطفایی

(دیوان، مسعود سعد، ص ۵۲۲)

مولوی در کلیات شمس یوسف را با صنعت "خوبان شهر" یاد می‌کند:

امروز توبه بشکنم، پرهیز را برهم زخم کان یوسف خوبان من از شهر کنعان می‌رسد

(کلیات شمس، ج ۲، ص ۵)

سعدی شیرین سخن، معتقد است که اگر یوسف از پرده بیرون آید بازار حسن
دختران مصر را کاسد می‌کرد:

دختران مصر را کاسد شود بازار حُسن گرچه یوسف پرده بردارد و به دعوی روی تو

(کلیات سعدی، بدایع ص ۷۵۰)

حافظ ربانی جمال یوسف را بحدی می‌داند که زلیخا را از پرده عصمت بیرون
می‌آورد:

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت بیرون آرد زلیخا را

(دیوان، حافظ، خانلری، ص ۲۲)

اهلی شیرازی با مبالغه‌ای لطیف و شاعرانه به توصیف دلبری می‌پردازد که در
نظرش دو چندان خوبی یوسف ملاحظت دارد:

آنهمه خوبی که یوسف داشت در مصر جمال از ملاحظت دلبر ما را دوچندان داده‌اند

(دیوان، اهلی شیرازی، ص ۲۱۹)

توصیف حسن و جمال یوسف بیشترین تصویرپردازی را در ذهن و زبان شاعر
حاصل آورده است از آنجمله‌اند:

مصر معنی خرّم است از رود نیل خامه‌ام حُسن طبعم نازها بر ماه کنعانی کند

(دیوان، ج ۶، ص ۳۶۲۴)

حُسن یوسف در خزان از زردی آئینه است نیست عیبی در جهان گریاک بین باشد کسی
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۷۰۴)

نکند حُسن فراموش نظر بازان را که ز یعقوب نگردد مه کنعان غافل
(دیوان، ج ۵، غزل ۵۲۴۷)

از در و دیوار جانان حسن می ریزد تمام زان زلیخا را بود نظاره زندان لذیذ
(دیوان، ج ۵، غزل ۱۷۶۴)

میان حسن تو و حُسن یوسف مصری تفاوتی است که در خانگی و بازاری است
(دیوان، ج ۲، غزل ۱۷۶۴)

آینه رویان چرخ واله حسن تواند قافله مصر را یوسف کنعان تویی
(دیوان، ج ۶، غزل ۷۰۰۷)

مرحله بعد بررسی و انعکاس حضور یوسف در زندگی پادشاه مصر بخصوص
اظهار علاقمندی زلیخا نسبت به یوسف محور بحث است.

پادشاه مصر مردی عتین بود که شدیداً علاقمند به داشتن فرزند بود، انتخاب
یوسف در واقع پاسخی به نیاز فرزند خواندگی او و زلیخا بود. همین شرایط زمینه
ساز حضور مستمر یوسف در زندگی آنها شد. البته از بُعدی هم شورانگیزترین
قسمت داستان نیز تغییر علاقه و رابطه زلیخا با یوسف است. نکته خلاف انتظار و
سنت روزگار و زمانه اینکه اظهار علاقه از طرف زنان صورت گرفته است. آنهم کسی
آن هم کسی که در جمال سرآمد زنان دربار بوده است، بزرگ زنی که کس توقع
نداشت فرزند خوانده را معشوق تصور کند و برای فراخوانی آن جوان پاکدامن
شرمگین و محجوب حتی از پرده عصمت خارج شود. قبل از تبیین و تحلیل داستان
به نمونه‌هایی که برای توصیف داستان از نظر صائب گذشته است اشاره می‌شود:
گر به جرم پاکدامانی به زندانم کنند همچو یوسف دامن از دست زلیخا می‌کشم

(دیوان، ج ۵، غزل ۵۳۸۲)

یوسف پاکیزه دامن از زلیخا چون گریخت می‌گریزد آشنای او چنان از خویشتن
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۰۳۲)

شگفتا از دقت نظر شاعران در طرح زوایای پنهان داستانها، انصاف باید داد
بسیاری از اتفاقاتی این داستان خارج از حوزه شعر آنهم در قالب غزل است، توطئه
و مکارتی و پادشاهی و برده فروشی و زندان از جمله موضوعات مناسب برای یک
گزارش اجتماعی و پلیسی است تا بن مایه و درون مایه بسیاری از غزلیات صائب.
چهره واقعی زلیخا بخصوص آن روی سکه وجودی او یعنی هوسبازی اش برای
صائب دور از نظر نمانده است:

هر که از دست زلیخای هوس سالم جست به دو عالم ندهد گوشه زندانی را
(دیوان، ج ۱، غزل ۵۵۸)

تن ندادیم به آغوش زلیخای هوس راضی از سلسله زلف به زنجیر شدیم
(دیوان، ج ۵، غزل ۵۶۹۴)

در جان هوسناک زلیخاست عروس در خلوت یوسف ز زلیخا خبری نیست
(دیوان، ج ۲، غزل ۲۱۹۵)

هوس هر چند گستاخ است عذرش صورتی دارد

به یوسف می‌توان بخشید تقصیر زلیخا را

(دیوان، ج ۱، غزل ۳۳۰)

صائب را از لحاظی باید شاعر مکتب و سبک واقعگرایی و رئالیسم دانست. در
عین حال که از تمام واقعیات و اتفاقات تصویربرداری شاعرانه کرده، اما از قوت
شعر نکاسته است. فرق شاعر و گزارشگر در مکتب رئالیسم در این است که
گزارشگر کار یک دوربین بی احساس و بی روح و ذوق و عاطفه را انجام می‌دهد
ولی شاعر بدون تحریف حقایق، عواطف و احساسات خود را نیز از مشاهده
صحنه‌ها بازگو می‌کند. به دیگر تلقی، شاعر زبان دیگران است تا حقایق تاریخی و

داستانی را از گذشته‌های دور در زندگی و عصر خویش بازآفرینی کند اما با بیان و زبانی لطیف، هنرمندانه و شاعرانه و اثرگذار. فرق است بین شکار لحظه‌هایی که همراه و همزمان اتفاق می‌افتد تا طرح هنرمندانه گذشته به حال، به گونه‌ای که در بازخوانی آن فاصله زمانی را از یاد ببریم؛ شاعر ما را با لحظه‌ها و تجارب گذشته‌ها پیوند می‌زند. هر چه بیشتر در نظر ما صحنه‌ها را واقعی نشان دهد به همان میزان هنرمندتر و استادتر است. صائب هم اظهار علاقه‌ی لجام‌گسیخته زلیخا را نسبت به یوسف در نظر دارد و هم دنبال دویدن زلیخا یوسف را و هم اینکه با وجود اصرار شدید زلیخا در فراخوانی یوسف بخود، نقش یوسف را فراموش نمی‌کند، اگر چه صائب واقعیت انکارناپذیر قرآنی را در اختیار داشته ولی با وسواس خاص زوایای پنهان را هم در نظر گرفته است.

هرگز برون دویده‌ای از خویش بی خبر دامن یوسفی چو زلیخا گرفته‌ای؟

(دیوان، ج ۶، غزل ۶۹۱۳)

زلیخا حق طبیعی و علاقه درونی خود می‌دانست که یوسف را با توجه به فرهنگ حاکم در آن عصر، از آن خویش کند، به همین دلیل بسیاری مرزها و موانع را سپری کرده و از تهمت و ملامت نیز خوفی به دل راه نمی‌دهد. صائب سماجت زلیخا را نماد همت می‌داند و این مقاومت را خارج از ارج نهادن چنین زیبا و تمثیلی بیان کرده است:

یوسف مادر ترا زو چند بادش همچو سنگ ای به همت از زلیخا کم‌تران عزت کنید

(دیوان، ج ۶، ص ۳۲۸۲)

چون زلیخا دست از دامن یوسف برمدار تا مگر چون بوی پیراهن سبک جولان شوی

(دیوان، ج ۶، ص ۳۲۸۲)

هنر صائب این است که یوسف را در بین دونگاه قرار داده است. دو نگاه خواهان، دو نگاه عاشق و منتظر، یکی نگاه و مهر‌پدیری از سوی یعقوب و دیگر نگاه

همسر طلبی زلیخا.

وصل مه کنعان چه مناسب به زلیخاست یعقوب شناسد که چه در پیرهن اوست

(دیوان، ج ۲، غزل ۲۱۵۷)

تفاوت در دو نوع نگاه است. به طوری که سرانجام یوسف به هر دو نگاه پاسخ می‌دهد. هم بادی‌دارش چشم دل یعقوب را روشن و شاد و امیدوار می‌سازد و هم پس از اثبات بی‌گناهی و تحمل زندان زلیخا را به همسری انتخاب می‌کند.

تا تو حسن و عشق را از یکدگردانی جدا بوی یوسف از گریبان زلیخا نشنوی

(دیوان، ج ۶، غزل ۶۷۵۵)

دیده امیدواران خانه روشن می‌کند تا زیوسف گشت یعقوب و زلیخا دیده‌ور

(دیوان، ج ۵، غزل ۴۶۳۷)

چون صورت دیوار درین خانه شدی محو دنباله یوسف چو زلیخا ندویدی

(دیوان، ج ۶، ص ۳۳۹۵)

دامن کشیدن از کف عشاق سهل نیست یوسف ازین گناه به زندان نشسته است

(دیوان، ج ۲، غزل ۱۹۵۸)

پیرهن یوسف در سه صحنه و مرحله محوریت و موضوعیت می‌یابد. نخست آنجا که برادران پیراهن یوسف را خونی کرده و برای پدر می‌برند، دوم آنجا که زلیخا یوسف را تعقیب می‌کند و از پشت پیرهنش را پاره می‌کند و سوم آنجا که یوسف در سفر دوم پیرهن را باری پدر به کنعان می‌فرستد و از بوی آن بینایی بچشم او باز می‌گردد.

قبل از آنکه شواهدی از این موضوع را تحلیل کنیم می‌بینید که رودکی در سه بیت، در نهایت دقت و نکته‌سنجی و لطافت و بهره‌مند از صنایع شعری، تشبیه مراعات النظیر، لف و نشر مرتب، تلمیح قرآنی، صنعت جمع و تفریق، استادی خویش را به رخ می‌کشد:

نگارنیا شنید ستم که گاه محنت و راحت سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمراندر

یکی از کید شد پُر خون دوم شد چاک از تهمت سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر
رخم مانند بدان اول دلم مانند بدان ثانی نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر
(برگزیده اشعار رودکی و منوچهری، ص ۳۹)

نکته اخلاقی و اجتماعی چشمگیر این است که یوسف در نهایت زیرکی و خردورزی و تدبیر توانست چگونگی چاک پیراهن را بر اثبات بیگناهی مطرح کند. اگر چه زلیخا محکوم شد ولی بر اثر همان هوس لگام گسیخته که وجودش را به آتش کشیده بود باز یوسف را زندانی کرد، دقت نظر صائب را در توصیف تعقیب یوسف بنگرید:

به یک گواه لباسی که ماه مصر آورد سیاه کرد رخ دعوی زلیخا را
(دیوان، ج ۱، غزل ۵۸۵)
بر گواهان لباسی گرچه نبود اعتماد ماه کنعان را بود بس چاک پیراهن گواه
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۵۷۶)

زلیخا چون کشد بر روی یوسف نیل بدکامی

که گردد چاک تهمت، صبح صادق، پاکدامان را

(دیوان، ج ۱، غزل ۴۰۵)

صائب بحث زندانی شدن یوسف را در بیش از صد بیت یا به صراحت و یا به کنایه آورده است و در کنار آن بی‌گناهی یوسف را نیز مطرح کرده است. همین شرم و حیا و عفت و پاکدامنی است که راه ترقی و تعالی را برای یوسف می‌گشاید.

جلوه در پیراهن بی جرم یوسف می‌کند هر گناهی را که باشد بخشش او پرده‌دار
(دیوان، ج ۶، ص ۳۵۷۷)

گرچه چون دامان یوسف دامن گلهاست پاک چاک در پیراهن گلزار دیدن مشکل است
(دیوان، ج ۲، غزل ۱۳۰۷)

جرم یوسف به چه تقرب عزیزان بخشند بیگناهی گهی نیست که آسان بخشند

(دیوان، ج ۴، غزل ۳۵۲۶)

هیچ کس را از عزیزان دل به حال من نسوخت همچو یوسف پاکدامانی گناهی شد مرا

(دیوان، ج ۱، غزل ۱۳۶)

نیست به مصر وجود جز تو عزیز دگر بی گنه وبی خطا بسته زندان تویی

(دیوان، ج ۶، غزل ۷۰۰۷)

و از میان نمونه‌ها معروفترین آنها که درصد مَثَلِ سایر در نظر اهل فضل و ادب شهره آفاق شده است:

بیگناهی کم گناهی نیست در دیوان عفو ای عزیزان جرم یوسف پاکدامانی بس است

(دیوان، ج ۲، غزل ۱۰۰۵)

از خصایص بارز اخلاقی یوسف صبر در برابر مصائب و آزمونهای متعدد الهی است. بردباری تا آنجا که زنجیر هم به یوسف عادت کرده بود.

شد زبان شکر از سودای او رگ در تنم نیست از زندان یوسف شکوه‌ای زنجیر را

(دیوان، ج ۱، غزل ۶۷)

عارفان بزرگ و سترگ را عقیده‌ای خاص است که می‌توان در یک چشم بهم زدن در صورتی که خلوص باشد و عنایتی ربانی، از خاک به افلاک رسید. کافی است که حضرت دوست نظر لطفی داشته باشد. فاصله خواری تا عزت گامی بیش نیست. همانگونه که به خدا رسیدن به تعبیر حلاج یک گام است و آن از خویشتن گذشتن است یا برخویش پای نهادن، صائب معتقد است چنین فاصله‌ای را یوسف فقط با یک نگاه طی کرده است:

به عزیزی رسد از پله خواری به دو گام یوسفی را که به طالع چه و زندانی هست

(دیوان، ج ۲، غزل ۱۵۸۴)

یوسف از زندان قدم برمسند عزت گذاشت سعی کن تا از فراموشان این زندان شوی

(دیوان، ج ۶، غزل ۳۷۵۲)

از جمله بن‌مایه‌های دیگر این داستان، ملامتگران بخصوص زنان در بار نسبت به

زلیخا بود. دقت شود که نظام حکومتی به گونه‌ای بوده است که عده‌ای را به عنوان برده خرید و فروش می‌کردند و یوسف در همین راستا به منزل پادشاه راه یافت. وقتی زلیخا شکست خورد و اطرافیان متوجه شدت علاقه او نسبت به یوسف شدند طبیعی بود که او را مورد سرزنش قرار دهند. اما زیرکی زلیخا آنجاست که با طرحی خاص زبان آنان را ببندد.

زلیخا در یک صحنه‌سازی دقیق و حساب شده بدست عده‌ای از زنان چاق و ترنج داد، یوسف را از مقابلشان گذر داد آنچه اتفاق افتاد بریدن دست تماشاگران بود و حق به جانب شدن زلیخا که بیهوده مرا ملامت می‌کنید. جمال یوسف چیزی نیست که کسی بتواند از آن چشم پویشد. صائب این صحنه را چنین بیان می‌کند:

نظارگیان تو زکونین بریدند از یوسف اگر دست بریدند

(دیوان، ج ۶، غزل ۶۴۳۷)

ماه کنعان نه عزیزست که از دست دهند دامن صحبتش از دست بریدن مگذار

(دیوان، ج ۵، غزل ۴۶۶۹)

شاعر با بیانی ایهامی حق را به ملامتگران می‌دهد:

اگر دست زنان مصر شد قطع از مه کنعان

برید از هر دو عالم آن پسر مردان عالم را

(دیوان، ج ۱، غزل ۳۹۴)

از بریدن پنجه خورشید و مه دارد خطر گر برون آید زخلوت یوسف کنعان ما

(دیوان، ج ۱، غزل ۲۹۰)

بابا فغانی شیرازی هم که از حلقه شاعران سبک هندی است داستان حیرت زنان

و بریدن دست را بجای ترنج چنین استادانه بیان کرده است:

تا زه گردد نرگس مخمور از دست و ترنج لاله را چون دامن یوسف بگردد پیرهن

(دیوان، بابا فغانی، ص ۵)

اگر قرار باشد به جهت محنت و عزت و ناکامی و کامورزی داستان یوسف و زلیخا را تقسیم بندی کنیم، آنچه تاکنون نقد و تحلیل شد نیمه نخست و روی سکه محنت و خواری و چاه و تهمت و زندان بود پس از این به آن روی سکه یعنی عزت و کامیابی و ترقی و منزلت یابی یوسف می پردازیم. اصولاً نوع داستانهای قرآنی حکمت آموز است، اکثر شخصیت ها از آزمونهای متعدد باید بگذرند تا به مقام و منزلتی دست یابند، پس از آنکه هم بند یوسف از علم تعبیر خواب پادشاه را خبر کرد، و یوسف خواب پادشاه را درست تعبیر کرد، مورد لطف قرار گرفت و بر پله نخستین عزت گام نهاد و جزء نزدیکان شاه شد. صائب رمز اصلی این محبوبیت و خروج از زندان را فلسفه اصلی داستان می داند:

در بندگی است صائب اگر هست عزتی یوسف عزیز مصر شد از راه بندگی

(دیوان، ج ۶، غزل ۶۹۴۴)

زین بیشتر کسبوتر چاه وطن مباش برتخت مصر رو به عزیزی قرار گیر

(دیوان، ج ۵، غزل ۴۷۴۲)

از آنجاکه تقدیر و مشیت الهی در راستای عزت بخشی و ترفیع مقام یوسف قرار گرفته بود، در شرایط خاص جغرافیایی مصر، کشوری که در دامن خویش نه رود که دریای نیل را داشته است دچار قحطی شد. تا زمینه دیگری از لیاقت یوسف و چشمه ای از عزت او به مصریان، کنعانیان بخصوص پدر و برادران نمودار گردد. هم بعد دیگری از شخصیت یوسف چون کرامت و بلند نظری زمینه بروز پیدا کند و هم فراق دردناک پدر به شادکامی چشم و روشنی پایان پذیرد.

نکته ظریفی که در قرآن هم بدان اشاره شده است دقت یوسف در پرهیز از ارتکاب گناه یا به کسی تهمت زدن است. وقتی می خواهد از برادران بنیامین را نگهدارد صحنه را بگونه ای طراحی می کند که کیل و صاع را در بار بنیامین جای دهند تا بنا به رسم آن روز مصر، اگر گمشده (صاع) در ظرف و بار هر کس پیدا شود

آنکس را نگه دارند. یوسف با زیرکی برادر عزیز را از سایر برادران جدا کرد و در سفر دوم پیراهنش را توسط او برای پدر فرستاد زیرا هنوز هم به برادران گرگ صفت اعتماد نداشت که آیا پیراهن را به پدر می‌رسانند یا خیر؟ صائب از زبان بنیامین نیت یوسف را چنین بازگو می‌کند:

یوسف اگر نمی‌خواست ما را نگاه دارد چون صاع خویش پنهان در بار کرد مارا
جریان مذکور از ذهن خلاق المعانی حکیم خاقانی هم به دور نمانده است و با
زبان پیچیده گوید:

مرغ سحر شفاعت از آن زد چو مصریان کان صاع عید دید به باد سحر درش
(دیوان، خاقانی، ص ۲۲۱)

یکی از زیباترین تصاویر شاعرانه را صائب آنجا خلق کرده است که قحطی مصر را با وجود شخصیتی چون یوسف تحمل پذیر توصیف کرده است:

سررشته تمکین رود از قبضه یوسف چون دیده قحطی زدگان بر سرخوانش
(دیوان، ج ۵، غزل ۵۰۸۷)

نقل است که وقتی قحطی مصر به اوج شدت خود رسید دقیقاً همان کاری صورت می‌گرفت که در زمان حضرت امام خمینی (ره) مرسوم بود. امام راحل چه زمانی که در مدرسه علوی تهران بود و چه زمانی که در قم با مردم دیدار می‌کرد و چه زمانی که در حسینیه جماران جمال یوسفی اش را مایه آرامش عاشقان قرار می‌داد، بر جایگاهی مشرف بر مردم یا می‌ایستاد و یا بر صندلی می‌نشست و در پاسخ ابراز احساسات عاشقان و شیدا یان خویش دست تکان می‌داد. در آن لحظه آدم احساس می‌کرد رها از تعلقات دنیا است، به آدمی احساس پرواز دست می‌داد جان آدمی به سماع در می‌آمد، گاهی از شوق زبان آدمی بند می‌آمد گاهی از شدت شادمانی گریه امانان نمی‌داد. همانگونه نگاه که امام روزی جانبخش عشق و معنویت و اخلاص را به دیدار کنندگان می‌بخشید، حضرت یوسف هم در

مرحله‌ای مردم را روزی خور جمال و نگاه خویش داشت. بر جایگاهی بلند می‌ایستاد و بسیاری از گرسنگان را با دیدار خویش سیر می‌کرد. صائب در توصیف این صحنه‌ها از بستر حس‌آمیزی بسیار قوی، روزی را که از خانواده حس چشایی است به ساحت حسن بینایی پیوند کرده است و چنین داد سخن داده است:

آنچنان کز حسن یوسف بود رزق مصریان روزی از دیدار خوبان می‌خورد نظاره‌ام
(دیوان، ج ۵، غزل ۵۳۱۲)

یکی از بارزترین بن‌مایه‌ها در داستان یوسف که تلمیح‌ترین محور این داستان بوده است، داستان یعقوب و نابینا شدنش در فراق فرزند و خبر سلامت یوسف عزیز و پایان آمدن دوران فراق برای اوست. حافظ شیرین سخن در مطلع غزل بسیار معروف خود گوید:

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم‌مخور
(دیوان حافظ)

اهلی شیرازی هم در موارد متعددی از تلمیح مذکور بهره‌مند شده است:

چون پیر کنعان از جهان بستم نظر از یار خود

جایی که نور دیده‌ام شد از نظر پنهان روان

(دیوان اهلی شیرازی، ص ۳۵۰)

بی یوسف خود دیده چو یعقوب بیستم چشمی که نه بر دوست بود دوختنش به

(دیوان اهلی، ص ۳۶۸)

حکیم سنایی هم در این مورد گوید:

بی جمال یوسف و بی سوز یعقوب از گزاف نوتیابی نباید از هر باد و زهر پیرهن

(دیوان سنایی، ص ۵۲۷)

همان‌گونه که اشاره شد کثرت شواهد در دیوان صائب به حدی است که امکان

در آوردن همه نمونه‌ها نیست فقط به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

هزار جامه بدل کرد روزگار و هنوز حدیث دیده یعقوب و پیرهن باقی است
(دیوان، ج ۲، غزل ۱۷۶۸)

کنعان ز آب دیده یعقوب شد خراب ابر سفید اینهمه باران نداشته است
(دیوان، ج ۲، غزل ۱۹۶۰)

یوسفی را که من از خیل نظر بازانم پرده دیده یعقوب بود پیرهنش
(دیوان، ج ۵، غزل ۴۹۸۳)

عهد یوسف گرچه طی گردیده می باید مشام از در و دیوار کنعان بوی پیراهن هنوز
(دیوان، ج ۵، غزل ۴۷۷۷)

شاعر می باید با تمام وجود در داستان یوسف و اتفاقات و صحنه‌ها و لحظه‌ها و جریانهای درون ساختاری آن غرق شده باشد و به دیگر بیان باید گفت وجودش از یوسف پُر شده است که توانسته علی‌رغم تکرار مضامین که از ویژگیهای بارز سبک هندی است، رنگ ملال بر خاطر خواننده بجای نگذارد. وجود این لطایف و هنرنمایی‌ها مرا با امیری فیروزکوهی در دفاع از صائب هم عقیده می‌سازد که گوید: " ... می توان ادعا و اثبات کرد که هیچ مضمون و هیچ دقیقه‌ای از مضامین و دقایق خلقی و خُلقی از عقلی و حسی و عرفانی و اخلاقی و عشقی و امثالها وجود ندارد که از نظر این مرد (صائب) پوشیده مانده و به رقیق‌ترین وجهی آنهم با ابداع و ابتکار غیر مکرر بیان نشده باشد" (مقدمه دیوان صائب، تصحیح بیژن ترقی، ص ۱۵). صائب ما را به ساحل موج خیزی فرا می‌خواند که در آن تنوع امواج تشبیه و عاطفه و امتزاج مبارک و فرخنده خانواده‌های کلمات و عناصر گوناگون شعری موجب رونق بازار حُسن و جلوه بیشتر و روزافزون ادب و شعر پارسی گردد. کافی است از میان شواهد شعری مورد نظر تعابیر و ترکیب‌های شاخص را که مایه‌های از ذوق و آفرینش دراند بیرون کشیده و پس از آن ابیاتی چند را حسام الملک این مقاله قرار داد.

زلیخای هوس، پروای خال یوسف، چاه حسد، جوش پریزاد مصر عشق، جوش خریدار، خاک یوسف زاد، یوسف آینه، یوسف ترازو مصر وجود، ذخیره نظر از

وصل پیرهن، بوی پیرهن سروگل اندام، یوسف بی طالع، گرگ باران دیده، سفر از خویش تا دروازه یوسف، چراغ دیده یعقوب، نیل چشم زخم یوسف، خار تهمت، دیده یوسف شناسان، قحط سال حسن، گریبان تجرد، یوسف جان، چاه تیره تن، نقش یوسف، یوسفستان، یوسف گل پیرهن، زلیخا همت، یوسف عقل، زلیخای دل، خاک یوسف خیز، زلیخای مکر، زلیخا مشرب و مصر انصاف.

اینک نمونه‌های عالی از جهت ترکیب آفرینی:

- ترا از حرف لب بستن چنان است که یوسف را به زندان کرده باشی
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۹۸۵)
- باغ از بنفشه صفحه رخسار یوسف است گزیده تپانچه اخوان کبود رنگ
(دیوان، ج ۵، غزل ۵۲۳۴)
- یوسف شرمگین معنی را لفظ نازک به جای پیرهن است
(دیوان، ج ۲، غزل ۲۲۱۷)
- می‌شود چشم من از دیدار سیر از تهی چشمی اگر یوسف برآرد چاه را
(دیوان، ج ۱، غزل ۱۹۱)
- چاک در پیرهن یوسف عقل افکندن چشمه کاری است که در دست زلیخای دل است
از آن در پرده الفاظ می‌گردد نمان معنی
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۷۹۹)
- یوسفستان است عالم بر نظر پوشیدگان در بهشت افتاده‌ام از دیده حیران خود
(دیوان، ج ۵، غزل ۴۹۲۳)
- یوسف از غیرت آن نرگس نیلوفر رنگ رفت تا مصر که در نیل زند پیراهن
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۲۷۸)
- دیده صورت پرستان اگر شود معنی شناس در قماش از یوسف کنعان نمی‌ماند سخن
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۰۴۳)

تهی چشمان چه می دانند قدر روی نیکو را نباشد جز گرانی بهره از یوسف ترازو را
(دیوان، ج ۱، غزل ۴۳۲)

در ته یک پیرهن از یار دور افتاده‌ام آه کز نزدیکی بسیار دور افتاده‌ام
(دیوان، ج ۵، غزل ۵۲۹۱)

حسن عالم سوز را مشاطه‌ای در کار نیست می‌زند هر برگ گل بر آتش گل دامنی
(دیوان، ج ۶، غزل ۶۷۳۹)

وسرانجام این بیت تامل برانگیز که در آن تمام عناصر بکار رفته شعری در نهایت
دقت و حسن نظر و ابداع است.

من آن حسن عزیزم کاروان آفرینش را که جای سیلی اخوان بود نیل بنا گوشم
(دیوان، ج ۵، غزل ۵۵۸۱)

نتیجه:

یکی از توانمندیهای شاعران کلاسیک قدرت بازگفت و تصویر شاعرانه زوایای
مختلف زندگی پیامبران و اولیای الهی است. این هنر در گسترش مفاهیم و مضامین
قرآنی نقش بسزا و کارآمدی دارد. صائب در اوج استادی تمام نکات و زوایای پیدا
و نهان زندگی حضرت یوسف را در نهایت ظرافت و دقت آنهم در قالب غزل بازگو
کرده است. همانگونه که از اصل قرآنی داستان برمی‌آید دو رویه سکه زندگی
یوسف (ع) را در نظر داشته نیمی از تلمیحات را به بعد آزمون مصائب و امتحانهای
متفاوتی اختصاص داده که یوسف با عنایت الهی پس پشت نهاده و نیمی را به
توصیف دوران شادکامی و تعالی او اختصاص داده است.

خلق تصاویر شاعرانه، قدرت امتزاج و پیوند کلمات. گسترش قلمرو و گستره
ترکیب‌ها، باروری ساحت تصاویر جدید، باریک خیالی، موشکافی، نازک خیالی،
ایجاد تناسب لفظی معنایی از زندگی حضرت یوسف (ع) را باید دلیلی روشن بر
پایگاه زمینی و بلند شاعری صائب است.

منابع:

- ۱- باکاروان حله، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات آریا، چاپ اول، ۱۳۴۳.
- ۲- برگزیده اشعار رودکی و منوچهری، اسماعیل حاکمی، انتشارات اساطیر، چ سوم، ۱۳۷۳.
- ۳- تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱.
- ۴- داستان پیامبران در کلیات شمس، تقی پورنامداریان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۵- دیوان اهلی شیرازی، حامد ربانی، انتشارات سنایی، چ دوم، ۱۳۶۹.
- ۶- دیوان باباافغانی شیرازی، حامد ربانی، انتشارات سنایی، چ دوم، ۱۳۶۹.
- ۷- دیوان حافظ، پرویز ناتل خانلری، انتشارات خوارزمی، چ دوم، ۱۳۶۲.
- ۸- دیوان خاقانی شروانی، ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، چ دوم، ۱۳۵۷.
- ۹- دیوان سنایی، غزنوی، مدرس رضوی، انتشارات سنایی، چ سوم، ۱۳۶۲.
- ۱۰- دیوان، صائب تبریزی، (دوره ۶ جلدی)، محمد قهرمان. انتشارات شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۱۱- دیوان مسعود سعد سلمان، رشید یاسمی، انتشارات امیر کبیر، چ دوم، ۱۳۶۲.
- ۱۲- صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، محمد رسول دریاگشت، انتشارات قطره، چ اول، ۱۳۷۱.
- ۱۳- کلیات دیوان صائب، بیژن ترقی، انتشارات خیام، چ اول.
- ۱۴- کلیات شمس، مولوی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، دوره ۹ جلدی، انتشارات امیر کبیر، چ سوم، ۱۳۶۳.
- ۱۵- کلیات شیخ سعدی، محمد علی فروغی، انتشارات علمی، چ اول.
- ۱۶- کشف الاسرار و عده الابرار، ابوالفضل رشیدالدین المیبیدی (دوره ۱۰ جلدی)، علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۱.

